

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: فدریکو پییراسینی
برگردان از: آمادور نویدی
۱۸ جنوری ۲۰۱۷

امریکا و رقابت برای سلطه جهانی



فدریکو پییراسینی

مقاله قبلی (۱) متمرکز شده بود بر تعریف تئوری های جغرافیای سیاسی، جهانی سازی و نظم جهانی و تغییر روش اندیشه ای که با آن کشوری کنترل یک کشور خارجی را به دست می گیرد. در این بخش دوم در نظر دارم تا تئوری های گوناگون جغرافیای سیاسی، ترجمه آنها به مفاهیم مدرن، و اقدامات عملی امریکا را بررسی کنم که در دهه های اخیر جهت آرزوی تسلط بر جهان بکار گرفته است.

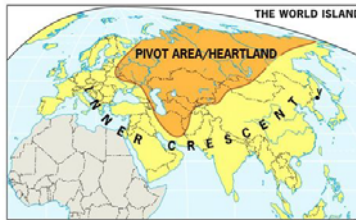


ستراتژی ریملند (حومه ناحیه مرکزی)

با توجه به تئوری ژئوپولیتیکی که در مقاله قبلی شرح دادم، ما متوجه شدیم که به منظور دسترسی به کنترل به اصطلاح هارتلند (منطقه مرکزی و حیاتی)، واشنگتن باید اغلب به تئوری ریملند (حومه ناحیه مرکزی) اسپایمن متوسل

شود. این بدین دلیل است که آمریکا بارها متوجه شده است که نمی تواند به طور مستقیم قدرت هائی را کنترل کند که در فضای جغرافیائی توصیف شده در تئوری هارتلند مک کایندر قرار گرفته اند، یعنی ایران، روسیه و چین. آمریکا بارها تلاش کرد تا مطمئن شود که کشورهای متشکل در دایره داخلی (ریملند) تحت کنترل آنها باقی بماند تا به طور غیرمستقیم هارتلند را کنترل و محاصره کند.

Sir Halford Mackinder's Heartland Theory



در این مفهوم، اروپا به لطف جنگ جهانی دوم و مداخله آمریکا علیه المان نازی تسخیر شد. اروپا در پایان جنگ جهانی دوم به بخشی جداناپذیر از سیستم اتلانتیک آمریکا، بخش مهم اطراف هارتلند تبدیل شد. گسترش و تسخیر مناطق دیگر ریملند (هلال داخلی) در طول جنگ سرد در آسیا از طریق جنگ های کوریا و ویتنام ادامه یافت. اما شکست آمریکا در توانائی واشنگتن جهت حفظ طرح قدرت نظامی بسیار دور از خانه شک و تردید جدی باقی گذاشت، و سعی کرد که با اعزام پرسنل پیاده نظام بر روی زمین کشورهای خارجی را اشغال کند. ولی برای حکومت آمریکا بر جهان محدودیت هائی وجود داشت.

در خاورمیانه، منطقه دیگر برخوردار از اهمیت، واشنگتن همواره جلوگیری از ایران انقلابی را در فتح منطقه به عنوان هدف اصلی خود در نظر داشته است. به همین دلیل سعودی هاهمواره متحدان مهم و اصلی آمریکا بوده اند. آنها به لطف نفت و سیستم مالی دلارهای نفتی، به منظور اطمینان حاصل کردن از فشار ثابت بر ایران و کشورهای اطراف در جهت منافع واشنگتن علیه کشورهای هارتلند (منطقه مرکزی) مانند ایران، قدرت منتخب منطقه هستند. در این مفهوم، ترکیه عضو ناتو بدون تعجب در سیستم قدرت غربی گنجانیده شده است.

ستراتژی نهائی آمریکا همواره یکسان بوده است: کنترل کشور مجاور هارتلند (کشورهای ریملند) از طریق مداخله مستقیم نظامی، تروریسم اقتصادی و مالی، یا قدرت نرم فرهنگی – همه به منظور فشار گذاشتن بر روسیه، ایران و چین.

جهان تک قطبی آمریکا با حرارت لحظه ای پس از سقوط دیوار برلین و فروپاشی (تخریب – م) شوروی شروع شد، بنابراین، این ایده احمقانه را به نخبگان امریکائی ارائه داد که با تسخیر کشورهای هارتلند، به ویژه از طریق اقدامات نظامی و اقتصادی می توانند به هژمونی کامل جهانی برسند.

در طول جنگ سرد، هدف واقع بینانه تر آن بود که از تشکیل اتحاد کشورهای دیگر که بتوانند قلب زمین را اشغال و مدیریت کنند، جلوگیری نمود. با پایان اتحاد جماهیر شوروی، ساکن بزرگ هارتلند (منطقه مرکزی) و رقیب اصلی آمریکا سقوط کرده بود و این ایده سلطه واشنگتن بر جهان به واقعیت تبدیل می شد.

از تئوری ماهان تا تئوری مک کایندر

آمریکا همواره اهمیت زیادی بر روی تئوری ماهان داشته است، و آن را مکملی جهت حمله فزینگی از طریق زمین و همچنین سلطه اقتصادی کشورهای هائی در نظر گرفته است که هارتلند (منطقه مرکزی و حیاتی) و ریملند (حومه ناحیه

مرکزی) را تشکیل داده اند. این تئوری ستون اصلی اساسی دکترین امریکا در مسائل مربوط به سیاست خارجی برای تقریباً یک قرن بوده است.

نیروی بحری امریکا اغلب نقش قاطعی در پیروزی های امریکا از ابتدای قرن بیستم تا سقوط دیوار برلین، از جمله اولین و دومین جنگ جهانی بازی کرده است. در سال های بعد، کاهش آن نقش عواقب مستقیمی برای اجرای طرح هژمونی جهانی بر اساس سه تئوری ژئوپولیتیکی تجزیه و تحلیل شده بالا، عملاً کنار گذاشتن تئوری ماهان به ویژه به منظور تمرکز بر تسلط از طریق زمین داشته است.

از سال ۱۹۹۰ تا سال ۲۰۰۵، اهمیت ناوهای هواپیمابر و حمایت هوایی در طول بسیاری از جنگ های امریکا اساسی بوده اند. با این وجود، بخش عمده ای از کار همواره از طریق پرسنل زمینی انجام گرفته است. جنگ نه بین کشورها یا بین کشتی ها و یا هواپیماها، بلکه بر روی زمین و با حمایت کشتی ها و هواپیماها انجام گرفته است. این یک تفاوت اساسی است.

از سال ۱۹۸۹، نفوذ تئوری ماهان در تئوری های ستراتیژیک به کارگرفته شده توسط سیاست‌گذاران در پنتاگون به تدریج کاهش یافته است، و به جایش به حمله زمینی، مانند عراق و افغانستان و یا به حمایت از به اصطلاح رویکرد قدرت نرم در شکل آشوب ها، کودتاها یا شورش های مسلحانه مانند اوکراین، لیبیا و سوریه ترجیح داده شده است. بنابراین، کاهش نسبی ناوگان بحری امریکا عواقب منطقی قابل پیش‌بینی بوده است.

تئوری ماهان را فراموش کنید: الان موقع ترکیبی از تئوری مک کابندر + جهانی سازی (گلوبالیزاسیون) ست

جهانی سازی، ابزاری قدرتمند برای مطیع کردن کشورهای هارتلند (منطقه مرکزی و حیاتی)، اضافه بر ارائه پرسنل زمینی و دالر بوده است. برای این کار، گلوبالیسم جهان به عدم حاکمیت کشورها، صرف نظر از این که آنها متحد باشند یا نباشند، همچنین وابستگی متقابل عظیم اقتصادی، دیکنه شده توسط سیستم مالی مبنی بر دالر و کاملاً تنظیم شده به نفع واشنگتن و فدرال رزرو امریکا نیاز دارد. با فروپاشی (تخریب - م) اتحاد جماهیر شوروی، امریکا بر مبنای مفهوم مصرف گرایی و اقتصاد سرمایه داری انگلی، در ترکیبی با استفاده لجام گسیخته از قدرت نظامی، یک مدل نئولیبرال جهانی جعل کرد.

با سقوط جمهوری های سابق شوروی، واشنگتن شروع به حرکت به سوی نزدیک تر شدن به منطقه هارتلند کرد، و عمدتاً از طریق زمین، به طور فزاینده ای به سوی مرزهای فدراسیون روسیه حرکت نمود. اتحادیه اروپا عضویت این کشورها (جمهوری های سابق شوروی) را در سال ۲۰۰۴ گسترده کرد، و سپس آنها را در ناتو گنجاند.

برای رسیدن به تسلط بر جهان، روسیه باید به سبب موقعیتی که در منطقه هارتلند دارد، کنترل شود. با توجه به قدرت نظامی امریکا در سال ۱۹۸۹، و عدم هرگونه رقبای معتبر، به لحاظ رویکرد ستراتیژیک از دید واشنگتن، تئوری مک کابندر شروع به شکل گیری گرفت. این به ضرر تئوری اسکایمن اتفاق افتاد، که ترجیح می داد با تمرکز بر کشورهای منطقه ریملند و احاطه اقیانوس ها و ابحار و استفاده از تئوری قدرت بحری ماهان جهت کنترل تجارت و مسیرهای کشورهای ریملند، در نتیجه به طور غیرمستقیم منطقه هارتلند را کنترل کند. این تغییر در رویکرد، با قدرت بحری کم و ارائه پرسنل نیروی زمینی، همراه با قدرت اقتصادی، تا دولت اوباما همچنان گسترش یافت.

با هدف نهانی کنترل روسیه، و جنگ اقتصادی نخبگان غربی در اوایل سال های ۱۹۹۰، به لطف گوربچف و یلتسین، این روند باید بازبینی می شد. این طرز برخورد نیت نخبگان غربی را آشکار می ساخت، و تنها پس از امتناع آشکار پوتین در سال ۲۰۰۰ جهت تسلیم حاکمیت روسیه و سجده به واشنگتن، روابط کاهش یافت. پوتین با جهانی

سازی مالی و اقتصادی، در برابر طرح غربی جهت تسلیم نظامی به گلوبالیست ها در به دست گیری روسیه، باارزش ترین قطعه هارتلند به مخالفت پرداخت. با این تصور کلی در ذهن، آسان ست که درک شود چرا پوتین توسط رسانه های غربی، که همه متعلق به گروه های انتشاراتی بزرگ، بخشی از الیگارشی های مالی بین المللی هستند، بد جلوه داده شده است.

جنگ در افغانستان، بازکردن پایگاه های ناتو در اطراف مرزهای روسیه، استفاده از قدرت نرم در اوکراین برای تغییر رژیم از طریق کودتا، و بی ثباتی با استفاده از تروریسم در آسیا در مرکز قفقاز، بخشی از ستراتیژی گسترده تری جهت محاصره و محدود ساختن روسیه، با هدف مجبور ساختن مسکو جهت پناه بردن به عموسام و گنجاندن در شبکه پیمان آتلانتیک، به هر قیمتی ست. (۲)

هدف نهایی همواره به مسأله توانائی کنترل قلب زمین و منابع آن برمی گردد، که تا حد زیادی توسط روسیه، ایران و چین نمایندگی شده است. هدف نهایی به دست گرفتن مسیر خفگی بقیه قاره ها، از اروپا تا آسیاست، تا قادر گشت کنترل واقعی کل جهان را به دست گرفت. مأموریت همواره یکسان ست، هرگز تغییر نمی کند، و آن سلطه بر جهان ست. این رویکرد به تنهایی یک بار سقوط دیوار برلین را مبدل ساخت. اعتماد به نفس امریکا در منابع نظامی، اقتصادی و فرهنگی خود از سال ۱۹۸۹ منجر به ساخت یک سیستم بین المللی بر مبنای اصول فاسد توربو کاپیتالیزم در ترکیبی با دوز قوی از قدرتی نظامی شده است. ایده های نئولیبرالی و اشنگتن اغلب به لطف ارتش از حرکت قوی و حمایت عظیم لذت برده است. واشنگتن با استفاده از ابزارهایی مانند قدرت نرم برای تغییر رژیم (اوکراین)، بهار عرب (تونس و مصر)، و حتی توسل به قدرت سخت از طریق تجاوز نظامی در به اصطلاح پروژه های ملت-کشور سازی (عراق، لیبیا و افغانستان)، خودش را در موقعیتی جهت مداخله در تقریباً هر شرایط جهانی قرار داده است. هدف، مانند همیشه، آنست که هارتلند (منطقه مرکزی و حیاتی) را از هر جهتی تحت فشار بگذارد، تا اقتصادش سقوط کند و در نهایت از نظر نظامی تسخیر شود.



پایگاه های امریکائی نزدیک روسیه

حتا پایگاه های نظامی امریکا از این منطق پیروی می کنند، احاطه هارتلند از طریق کشورهای ریملند. تعجبی ندارد، که به نظر می رسد ایران، چین و روسیه در رویکردی مبنی بر تئوری مک کایندر کاملاً احاطه شده اند. مثال دیگر سیستم های راکت های ضد بالیستیک (ای بی ام) هستند که چین، روسیه و ایران را هدف قرار داده اند، که در صورت وقوع جنگ و تحمیل تلفات بر امریکا، بتوانند توانائی خودشان را بالا ببرند.

در این مفهوم، جاپان برای امریکا کشور حیاتی دیگری ست، که به عنوان مهار کننده توانمندی علیه چین عمل می کند. در جزیره اوکیناوا، حدود ۴۰۰ کیلومتر از ساحل چین، به تنهایی حدود سیزده پایگاه نظامی امریکا میزبانی می شوند. به طور مشابهی، تمام کشورهای هائی که مشرف به بحر در مجاورت ریملند هستند، برای واشنگتن از نظر ستراتیژیکی

کشورهای مهمی هستند. تعجبی ندارد که پیروزی دویترته در فیلیپین باعث وحشت امریکا و شرکاء شده است. همچنان توجه ویژه ای به کشورهای جنوب شرقی آسیا، مانند ویتنام و مالزی داده می شود. واشنگتن می ترسد که جهت مهار چین در ستراتیژی خود در مطیع ساختن کشورهای منطقه ریملند متحدان کمتری داشته باشد.

با نگاهی به نقشه آسانست که ببینیم چگونه امپریالیسم امریکا از همه جهات، مستقیم یا غیرمستقیم، همراه با متحدانش به سوی منطقه هارتلند (منطقه مرکزی و حیاتی) یورش می برد. به لطف جاپان و حضور نیرویبحری امریکا در بحیره چین، فشار علیه جمهوری خلق چین از سمت جنوب شرقی وجود دارد. از سمت غرب فشار علیه روسیه با گسترش توسط ناتو/اتحادیه اروپا اعمال می شود. از سمت جنوب شرقی، از طریق سعودی، قطر و پایگاههای امریکائی در خاورمیانه فشار علیه ایران آورده می شود. به سمت جنوب، علاوه بر ترکیه عضوناتو، واشنگتن مایلست که برای تکمیل محاصره روسیه، هند قطعاً بزرگ گم شده را به تیم خود بکشاند و این خود نشان دهنده اهمیت روشن دهلی نو در ستراتیژی امریکاست.

در طول بیست و پنج سال گذشته سیاست گذارانی در امریکا حکمفرما بوده اند که اولاً، عقیده داشته اند تسخیر مستقیم کشورهای هارتلند (و برخی از کشورهای ریملند) امکان پذیرست و ثانیاً ترجیح داده اند که از طریق زمین به دنبال فتح مناطق مربوطه بود و این که لحظه تاریخی مناسبی برای انجام آنست. هیتلر هم به همین شیوه فکر می کرد. نه تنها کنترل فرهنگی و اقتصادی پیش نهاد شده بود، بلکه یک رویکرد نظامی واقعی جهت تحمیل راه حلی که برای این نخبگان در واشنگتن قابل قبول باشد. جنگ های بیشمار از سال ۱۹۸۹- یوگسلاوی، افغانستان، سومالی، لیبیا، سوریه و عراق - به کار گیری نیروهای زمینی انتخاب ستراتیژیک به منظور تسخیر بوده است. در همین حال ما نباید فراموش کنیم که قدرت نرم در طول بهار عرب و در اوکراین به کار گرفته شد. رویکرد های مکمل وجود دارند، صد سال بعد با به روز رسانی تئوری طراحی شده مک کایندر به فن آوری در دسترس ماست، در حالی که گزینه نظامی جهت تسخیر کشورهای هارتلند ارائه می شود. این دکترین رویکرد بحری تئوریزه شده توسط ماهان را که استفاده از کشتی های جنگی جهت مسدود ساختن مسیرهای تجاری را ارائه می داد و استفاده از برتری بر دریاها جهت محدود نگه داشتن ریملند، در نتیجه تسلط بر هارتلند و فرمانروائی بر جهان بود را به کنار گذاشته است.

اخیرترین دکترین ها، از دولت های بوش تا اوباما، از ترکیب تئوری مک کایندر در آمیزش با آخرین تاکتیک هائی استفاده کرده اند که حقوق بشر اعمال می کند و به عنوان قدرت نرم شناخته شده است. عواقب ناشی از این رویکرد منجر به فاجعه غیرقابل تصوری برای امریکا شده است، جایی که می بینیم خاورمیانه بیش تر در هرج و مرج فرو می رود و کشورهای منطقه را به طور فزاینده ای به اتحاد با شیعه هل می دهد. این به طور فزاینده ای منجر شده است به اهداف مشترک کشورهای هائی مانند ایران، چین، هند و روسیه (شکست کاملی از هدف جنگ سرد که به منظور جلوگیری از اتحاد بین چین و روسیه بود). به طور کلی تر، هند هنوز متحد مسکوست و در رابطه خوبی با واشنگتن باقیمانده، و تصمیم دارد که آشکارا به نفع این و یا آن طرف نباشد.

مقاله بعد متمرکز شده است بر واکنش های اتخاذ شده در طول سال ها توسط ایران، چین و روسیه جهت دفع حملات مداومی که علیه حاکمیت آنهاست و چگونه آرزوی امریکا برای هژمونی جهانی در واقع به پایان لحظه جهان تک قطبی امریکا شتاب داده است و به واقعیت تولد جهان چند قطبی انجامیده است که ما در آن زندگی می کنیم. چهارمین و آخرین مقاله متمرکز خواهد شد بر دولت جدید ترمپ و احتمالاً روش برخورد به سیاست خارجی امریکا را که در طول ۳۰ سال گذشته غالب بوده است، تغییر خواهد داد - که رجعتی به قرن گذشته است.

درباره نویسنده:

فدریکو پیراسینی نویسنده ای مستقل ست که متخصص در امور بین المللی، درگیری/جنگ ها، سیاست ها، و ستراتژی ها است.

منابع:

(۱)-

لینک ها:

<http://www.strategic-culture.org/news/2016/12/19/geopolitics-globalization-and-world-order.html>

<http://www.afgazad.com/2017-Political/011217-T-AN-Goghraafie-Siaasy.pdf>

(۲)-

"By hook or by crook" is an [English](#) phrase meaning "by any means necessary", suggesting that any means possible should be taken to accomplishing the goal.

https://en.wikipedia.org/wiki/By_hook_or_by_crook

برگردانده شده از:

The United States and the Race for Global Hegemony by: FEDERICO PIERACCINI

<http://www.strategic-culture.org/news/2016/12/23/united-states-and-race-global-hegemony.html>